

داستان مهاجرت

به مدینه

(۶)

حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

نکردم... و عایشه نیز که در آن روایت دیگری است در آن وقت در مکه بوده و همراه رسول خدا (ص) نبوده تا بتواند مشاهدات خود را نقل کند و باید همانگونه که در حدیث وحی گفته شد آن را از دیگری نقل کند که راوی اصلی در اینجا ذکر نشده و از این نظر مورد خدشه خواهد بود.

۲- در این روایت آمده که زنان و کودکان محله قباء در سرود خود می‌گفتند: ماه تمام یعنی رسول خدا از گردنه‌های وداع بر ما در آمد... و روی این حساب باید «ثنیات الوداع» - گردنه‌های وداع در قسمت جنوبی شهر مدینه و محله قبا باشد...

و نیز تالیله این نام یعنی نام وداع، سالها قبل از آن روی گردنه‌های مزبور گذارده شده و به اصطلاح از نامهای جاهلی باشد...

در صورتیکه همه اینها مورد بحث و اختلاف است.

الف - ابن منظور در کتاب مشهور و ارزشمند خود

«لسان العرب» در ماده «ودع» میگوید:

«والوداع: واد بمکة، وثنیة الوداع منویة الیه. ولما دخل

النبی (ص) مکة یوم الفتح استغله إمام مکة یصفقن ویقلن:

طلع البدر علینا من نئیات السواد

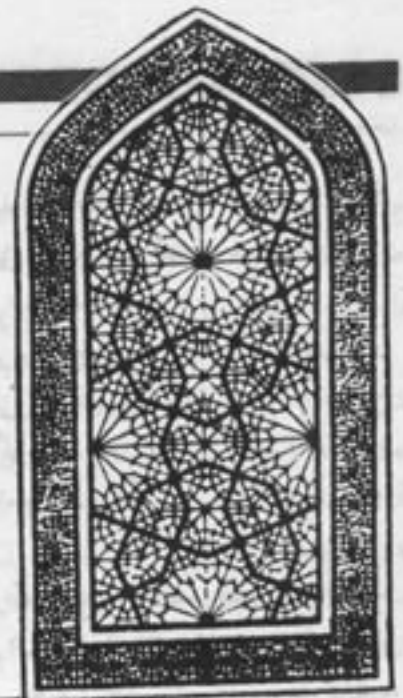
وجب الشکر علینا ماعدا الله داع»

و چنانچه ملاحظه می‌کنید ایشان بدون هیچگونه نقل قول و

اختلاف و بصورت یک مطلب مسلم میگوید: «ثنیة الوداع» نام

وادی ای است در مکه...

و اصل این ماجرا هم مربوط است به سال هشتم هجرت و



بحث و تحقیق درباره حدیثی دیگر

در اینجا حدیث دیگری در ماجرای ورود رسول خدا (ص) به مدینه نظیر روایت فوق رسیده که از چند نظر باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد، و آن حدیثی است که در سیرة النبویة و کتابهای دیگر روایت شده که چون رسول خدا (ص) وارد محله قبا شد زنان و کودکان سرود خوانده و می‌گفتند:

طلع البدر علینا من نئیات السواد

وجب الشکر علینا ماعدا الله داع

ایها السبعوت فینا جئت بالامر المطاع

«وفی روایة: فجعل رسول الله یرقص باکمامه».

یعنی ماه شب چهارده بر ما طلوع کرد از گردنه‌های وداع.

سپاس و شکر بر ما واجب است تا هرگاه که دعا کننده‌ای بدرگاه خدا

دعا کند.

ای پیامبری که بر ما یرانگیخته شده‌ای فرمانت مطاع (و همگی آماده

دستور هستیم).

و در برخی از روایات نیز آمده که رسول خدا (ص) نیز

همساز با حرکات و آهنگ آنها آستینهای خود را بحالت

رقص حرکت می‌داد...

و اما آنچه قابل بررسی در این حدیث است:

۱- درباره سند این حدیث که در کتاب سیرة النبویة آن را از

شخصی بنام ابن عایشه نقل کرده و در کتابهای دیگر از عایشه

روایت شده... که «ابن عایشه» شخص مجهولی است و

نگارنده با تتبعی که کردم و کتابهایی که در دسترس من بود

مانند اسد الغابة والاصابه، در میان صحابه بنام چنین شخصی برخورد

داستان فتح مکه و ورود رسول خدا(ص) به شهر مکه و هیچ ارتباطی با مدینه و ورود آنحضرت به محله قباء ندارد.

ب - همین آقای سمهودی که این حدیث را در اینجا بدون اظهار نظر و شرح و توضیح روایت کرده در جای دیگری از کتاب خود «وفاء الوفاء» گفته:

«ثبوت الوداع» در مدینه در سمت شام یعنی قسمت شمال غربی مدینه قرار دارد نه سمت مکه (و قسمت جنوبی) و کسی که از مکه به مدینه می آید از آنجا عبور نمی کند مگر اینکه بطرف شام برود... و سپس در صدد توجیه همین حدیث برآمده و گفته: شاید رسول خدا(ص) هنگام ورود به مدینه از سمت محله «بنی ساعده» که در طرف شام (و شمال غربی مدینه) بوده وارد شده و این سرود را زنان و کودکان قبیله بنی ساعده در هنگام عبور آنحضرت از آن محله خوانده باشند...^۲

ولی این توجیه درست نیست، زیرا همگی آنهایی که این داستان را نقل کرده اند این سرود و اشعار را در ماجرای نخستین روز ورود آنحضرت به محله قبا ذکر کرده اند نه روزهای بعد از آن...

و بهر صورت سمهودی پس از این سخنان میگوید:

«ولم أر لثبته الوداع ذکراً فی سفر من الاسفار اثنی بجهة مکه».

یعنی من نامی از «ثبته الوداع» در هیچ یک از سفرهائی که به سوی مکه می رفته اند ندیده ام. و گفتار کسانی را که آنرا در

سمت مکه دانسته «وهمی ظاهر» توصیف می کنند، شکی در این امر نیست. ج - و بالاخره تنها کسی که «ثبته الوداع» را در مدینه و در

سمت جنوبی و طرف مکه میداند «باقوت حموی» است که در کتاب معجم البلدان خود در ماده «ثبته» گفته است:

«ثبته الوداع نام گردنه ای است مشرف بر مدینه که هر کس بخواهد به مکه برود از آن می گذرد...» ولی خود او هم در

وجه تسمیه آن چند قول ذکر می کند، که یکی از آنها با این روایت سازگار است مانند اینکه میگوید:

یکی آنکه آنجا محل وداع مسافرینی است که می خواهند از مدینه به مکه بروند.

دیگر آنکه این نامگذاری بدان خاطر بود که رسول خدا در یکی از سفرهائی که می خواست از شهر خارج شود با کسی که

به جانشینی خود منصوب فرموده بود در آن گردنه خداحافظی و وداع کرد...

و قول سوم آنکه: وداع نام وادی ای است در مدینه...

و اما دنباله این حدیث که در برخی از روایات آمده بود انتساب آن را به رسول خدا(ص) به هیچوجه نمی توان پذیرفت،

و همانگونه که در حدیث قبلی گفتیم به نظر می رسد: طرفداران رقص و پایکوبی برای آنکه بتوانند برای اعمال خود محملی بسازند

روایت را جعل کرده و این نسبت ناروا را به پیامبر عظیم الشأن اسلام داده اند... و گرنه به گفته مرحوم مظفر: و چنانچه از

فضل بن روزبهان نقل شده: این عمل متنافسی با مروت و مخالف عدالت و یک عمل سفیهانه ای است که انتساب آن به

رهبر اسلام و مرشد خلق خدا به هیچوجه صحیح نیست!

و اینک دنباله ماجرا.

مشهور آن است که پیغمبر اسلام به خانه مردی بنام

کلثوم بن قدم - که از قبیله بنی عمرو بن عوف بود - وارد شده و در آنجا منزل کرد، و ابوبکر نیز در خانه مرد دیگری منزل کرد.

روزی که حضرت از غار ثور حرکت کرد بر طبق گفتار بسیاری از مورخین روز اول ماه ربیع الاول و روز ورود به

«قباء» روز دوازدهم همان ماه بود که روی این حساب پس از ورود به غار ثور سه روز توقف در آن غار و حرکت از غار ثور تا

ورود به مدینه جمعاً دوازده روز طول کشیده است و در اینکه چند روز در قباء توقف کرده اختلافی در روایات هست که

شرح آن خواهد آمد و آنچه از نظر مورخین مسلم است این مطلب است که توقف آنحضرت بیشتر بخاطر آمدن علی

علیه السلام بود و انتظار ورود او را می کشید، و حتی در چند حدیث است که ابوبکر در فاصله آن چند روز به شهر مدینه آمد

و چون به قباء بازگشت به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: مردم شهر منتظر مقدم شما هستند و زودتر حرکت

کنید اما رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: منتظر علی هستم و تا او نیاید به شهر نخواهم رفت و چون ابوبکر گفت: آمدن

علی طول می کشد! فرمود: نه، بهمین زودی خواهد آمد. و در برخی از روایات آمده که این سخن رسول خدا صلی الله علیه

وآله بر ابوبکر سخت آمد اما چیزی نگفت.

ورود علی علیه السلام

چنانچه گفته شد طبق قول مشهور سه روز از ورود رسول خدا صلی الله علیه وآله به قباء گذشته بود که علی علیه السلام

نیز از مکه آمد و بدان حضرت ملحق شد و به گفته ابن هشام، پیغمبر صلی الله علیه وآله روز دوشنبه وارد قباء شد و روز جمعه از آنجا به سوی مدینه حرکت کرد، علی علیه السلام در این چند روزه طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله امانتهای مردم را که نزد آن حضرت گذارده بودند به صاحبانشان بازگرداند و «فواطم» یعنی فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله و فاطمه بنت اسد مادر آن بزرگوار و فاطمه دختر زبیر را برداشته و به سوی مدینه حرکت کرد، و به گفته برخی از مورخین چند زن و مرد دیگر نیز که از ماجرا مطلع شدند بدانها ملحق شده و یک کاروان کوچکی تشکیل داده و راه افتادند، و خدا می داند که علی علیه السلام در این راه چه فداکاریها و گذشتی از خود نشان داد تا جایی که هفت تن از سوارکاران قریش وقتی از حرکت آنها مطلع شده به تعقیب آنان پرداخته و درصدد برآمدند آنها را به مکه بازگردانند و در نزدیکی «ضَبْتَان» به ایشان رسیدند و چون علی علیه السلام آنها را دیدار کرده و از فصلشان با خیر شد شمشیر خود را به دست گرفته و یک تنه به جنگشان آمد و با شجاعت عجیبی که از خود نشان داد یک تن از ایشان را با شمشیر دو نیم کرده و آن شش تن دیگر را فراری داد و به همراهان خود دستور داد کاروان را حرکت دهند و چون به مدینه وارد شد رسول خدا صلی الله علیه وآله بدو مژده داد که آیات «الذین بذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم...» تا آخر (آیات ۱۹۵-۱۹۶ سوره آل عمران) در شأن او و همسرهایش نازل گردیده است.

و خود رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز در این چند روزی که در محله قباء بود شالوده مسجد آنجا را ریخت و بنای نخستین مسجد را در مدینه پی ریزی کرد و اتمام آن را موقوف به بعد نمود، و سپس به سوی مدینه حرکت فرمود.

مدت توقف رسول خدا (ص) در قباء

در مدت توقف رسول خدا صلی الله علیه وآله در قباء اختلاف است:

در برخی از روایات این مدت را بیست و دو روز، و بنا بر نقل محمد بن اسحاق از زینی عمرو بن عوف هیجده روز، و طبق گفته واقفی چهارده روز، و بر طبق روایت بخاری از عروقه بن زبیر زیاده از ده روز، و گفته ابن اسحاق چهار روز و یا کمی

بیشتر ذکر کرده اند.^۵

و توقف علی بن ابیطالب علیه السلام را نیز یک روز یا دو روز نقل کرده اند.^۶

داستانی جالب از سهل بن حنیف

ابن اسحاق گفته: علی بن ابیطالب علیه السلام پس از رسول خدا سه شبانه روز در مکه ماند تا وداعی را که رسول خدا به آنحضرت سپرده بود به صاحبانش بازگرداند، همه را به آنها داد آنگاه در قباء به آنحضرت ملحق شد و در همان خانه کثوم بن هدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شده بود او نیز در همانجا وارد شده و منزل کرد.

و سپس داستان جالبی از علی علیه السلام نقل کرده گوید:

علی علیه السلام فرمود: در محله قباء زن مسلمانی بود که شوهر نداشت، و من مردی را دیدم که نیمه های شب می آمد در خانه آن زن را می کوید و آن زن بیرون می آمد و آن مرد چیزی به او نمی داد. من که آن جریان را دیدم در کار آن زن به شبهه افتادم و بدو گفتم:

ای زن! این شخص کیست که هر شب بر در خانه تو می آید و در را می کوید و تو میروی و در را به روی او باز می کنی و چیزی بتم نمی دهد که من نمی دانم چیست؟ در صورتیکه تو زنی مسلمانی هستی و شوهر نداری؟

پاسخ داد: این مرد سهل بن حنیف است، که چون می داند من زنی بی سر پرست و بی کس هستم شبها که می شود به سراغ بتهای قوم و قبیله خود می رود و آنها را بشکسته چوبش را نزد من می آورد و می گوید: از چوب اینها استفاده کن... و علی بن ابیطالب علیه السلام هنگامی که در عراق بود و سهل بن حنیف از دنیا رفت از این خاطره نیک او یاد می کرد.^۷ ادامه دارد

۱ - سیره النبویه - ج ۲ ص ۲۶۹. وفاء الوفاء سمهودی ج ۱ ص ۲۶۲. و ذیل این حدیث نیز در کتاب «الصحیح من السیره» ج ۲ ص ۳۱۲ از کتاب نهج الموعود فی دلائل الصدق روایت شده است.

۲ - ۳ - وفاء الوفاء - ص ۱۱۷۰ و ص ۱۱۷۲. ۴ - دلائل الصدق - ج ۱ ص ۳۹۰.

۵ و ۶ - سیره النبویه این کثیر - ج ۲ ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۷ - سیره النبویه این کثیر - ج ۲ ص ۱۲۷۰ و سهل بن حنیف از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود که سال ۳۸ در کوفه از دنیا رفت و آنحضرت بر جنازه او نماز خوانده و دفن کردند.